



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۱۳

نویسنده: ن. جلیل زاد

نقدی بر مقاله ای صدیق صائب تاکید می کنم میرویس خان « جورج واشنگتن افغانستان » نیست

کرتیک ، نقد و انتقاد بیشتر یک ترجمه ای نادرست از زبان های اروپایی ، از لاتین ، یک برگردانی از لاتین است. بعضاً در زبان وطن ما معنی منفی را در ذهن تدبیر می کند . به جا خواهد بود تا کرتیک به سنجش و چگونگی پدیده ها بر گردانیم .

یادداشت تحلیلی بررسی نقاط ضعف و قوت مقاله صدیق صائب «وقتی نقد اسطوره سازی، به کوچکسازی تاریخ می انجامد» پیش از آغاز، یک نکته زبانی که در پرسش مطرح شد درست است ، دوبار تاکید می کنم که کرتیک» برگرفته از یونانی kritike از راه لاتین وارد زبان های اروپایی شده و معادل دقیق تر فارسی آن «سنجش» یا «سنجش گری» است، نه صرفاً «نقد» به معنای عیب جویی. در این یادداشت لغت «سنجش» را همدریف «نقد» به کار می بریم تا این تمایز روش شناختی حفظ شود.

می پردازم به نکات ضعف، نادرستی و سوء تفاهم در مقاله صدیق صائب مغالطه «حکم پیش از شاهد» علیه خود صدیق صائب صدیق صائب همان ایرادی را که به جلیل زاد می گیرد ، صدور حکم پیش از ارائه شواهد ، خود نیز مرتکب می شود. او از همان سطرهای نخست، جلیل زاد را به «کوچکسازی تاریخ» متهم می کند و سپس در سراسر متن به دنبال مصداق برای این حکم پیشینی می گردد. این دقیقاً همان ساختار استدلالی است که صائب آن را در خالدی نکوهش کرده بود. یکسان انگاری «قیام محلی» با «بی اهمیت بودن رویداد» صائب چنین می نویسد که گویی توصیف رویداد ۱۷۰۹ به عنوان «قیام محلی علیه یک والی» به خودی خود رویداد را کوچک می سازد. اما «محلی بودن» نقطه آغاز یک جنبش (قندهار، علیه گرگین) یک گزاره توصیفی جغرافیایی-سیاسی است، نه یک داوری ارزشی درباره پیامدهای آن. صائب خود در ادامه می پذیرد که جلیل زاد پیامدها (سقوط اصفهان) را انکار نکرده ، پس تناقض درونی در استدلال او هست: اگر پیامدها پذیرفته شده اند، «کوچکسازی» دقیقاً کجا رخ داده است؟ برچسب گذاری بدون تعریف عملیاتی «کوچکسازی» در سراسر متن، صدیق صائب هرگز تعریف نمی کند «کوچک سازی تاریخی» دقیقاً چه معیارهایی دارد. بدون تعریف عملیاتی، این مفهوم به همان اندازه لغزنده و غیرقابل سنجش است که خود صائب آن را در باره اصطلاحات جلیل زاد (Category Error، Presentism) نکوهش می کند. طرح پرسش بلاغی به جای استدلال جمله «اگر این محلی است، پس تعریف جلیل زاد از رویداد فرامحلی چیست؟» پرسشی بلاغی است، نه استدلال.

عدم ارائه تعریف مقابل از سوی جلیل زاد (در صورت وقوع) نقص روش شناسی هست، اما این نقص را نمی توان به معنای غلط بودن ادعای اصلی جلیل زاد گرفت، این مغالطه argumentum ad ignorantiam است. نادیده گرفتن تمایز میان «آغاز محلی» و «سرشت رویداد» تقریباً هر امپراتوری و شورش بزرگ تاریخ ، از قیام های عباسیان در تا انقلاب فرانسه در پاریس ، از نقطه ای «محلی» آغاز شده است. توصیف نقطه آغاز به عنوان محلی، ادعایی خنثی و رایج در تاریخ نویسی روایت رشد (narrative of expansion) است، نه انکار اهمیت غایی رویداد. صدیق صائب این تمایز پایه ای را در تحلیل خود لحاظ نمی کند. اتهام «Reverse Presentism» بدون شاهد متنی مشخص صائب می نویسد جلیل زاد «از جهت معکوس» گرفتار پرزنتیسم شده، اما جز اشاره ای کلی، نقل قول مشخصی از متن جلیل زاد نمی آورد که نشان دهد او رسماً انتظار «دولت-ملت مدرن» یا «پروژه صریح ملی» را از میرویس هوتکی داشته است.

این یک تعمیم بدون ارجاع دقیق به متن اصلی است ، دقیقاً همان نقصی که صائب به منتقدان منبع محور (source criticism) نسبت می دهد. تعامل گزینشی با استدلال «دو حلقه یک زنجیر» خالدی صدیق صائب تصریح می کند

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولی

خالدی میان ۱۷۰۹ و ۱۹۱۹ رابطه مکمل (نه رقابتی) قائل شده، اما سپس در ادامه، اتهام جلیلزاد به خالدی (کوچک‌سازی امان‌الله‌خان) را «قابل تأمل» می‌خواند بدون آنکه نشان دهد کجای متن خالدی چنین کوچک‌سازی رخ داده. این تناقض درونی است، نمی‌توان هم پذیرفت که خالدی دو رویداد را مکمل دانسته، هم اتهام کوچک‌سازی یکی توسط او را «تا اندازه ای درست» شمرد. برخورد دوگانه با اصطلاحات انگلیسی صدیق صائب اصطلاحات انگلیسی جلیلزاد (Source Criticism، Category Error، Presentism) را «انبوه اصطلاحات» و نشانه پنهان کاری روش‌شناسی می‌خواند، اما خود در متن اصطلاحات معادل (Presentism) را به روشنی توضیح می‌دهد (به کار می‌برد).

این نقد گزینشی است، کاربرد اصطلاح تخصصی فی‌نفسه ایراد نیست، ایراد، کاربرد آن بدون مصداق‌یابی دقیق است، و این نقص باید با شاهد نشان داده شود، نه با کنایه به زبان. مغالطه «طرح صوری» در نقد Source Criticism صائب می‌گوید عبارت Source Criticism «جای نقد واقعی منبع را نمی‌گیرد» و این نکته درستی است، اما آنگاه انتظار می‌رود خود صائب نمونه‌ای از منابع مشخص جان ملکم، هانوی یا مالیسون را بیاورد و نشان دهد گزاره مشخصی از آن‌ها نادرست یا سوگیرانه نبوده است.

صائب تنها می‌گوید «برچسب استعماری زدن کافی نیست» اما خود نیز شاهد تاریخی متقابلی ارائه نمی‌کند، هر دو طرف در سطح فراگفتمانی (متادیسکورس) باقی می‌مانند. عدم تفکیک میان نقد شخص خالدی و نقد متن خالدی صائب در بند مربوط به امان‌الله‌خان اذعان می‌کند که «اینجا دیگر جلیلزاد متن خالدی را نقد نمی‌کند، انگیزه‌ای را به نویسنده نسبت می‌دهد». این نکته دقیق و به جاست، اما صائب خود نیز در چند بند دیگر (مثلاً «ظاهراً در دستگاه فکری جلیلزاد») به انگیزه خوانی از ذهنیت جلیلزاد می‌پردازد، همان خطایی که به او نسبت می‌دهد. کاربرد ناهمگون معیار «سند معاصر رویداد» صائب دقیقاً و به درستی از خالدی سند مستقیم و معاصر با رویداد ۱۷۰۹ برای اثبات نیت «دولت حائل» طلب می‌کند، اما همین معیار را از جلیلزاد برای اثبات «قیام محلی بودن» طلب نمی‌کند. اگر «تعبیر مدرن بدون سند معاصر» ایراد است، توصیف «قیام محلی/قبیله‌ای» نیز باید بر پایه سند مشخص دوره صفوی (نه گزارش بعدی بریتانیایی) سنجیده شود، این معیار یک سویه اعمال شده است. کم‌توجهی به لایه‌های متعدد در منابع بریتانیایی صائب، اصل «نقد منبع باید مصداقی باشد» را درست بیان می‌کند، اما در عمل، به این نکته نمی‌پردازد که ملکم، هانوی و مالیسون در سه دوره متفاوت (اواخر قرن هجدهم تا میانه نوزدهم) و با اهداف نوشتاری متفاوت (دیپلماتیک، تجاری، نظامی) نوشته‌اند، یکسان‌انگاری ضمنی این سه صدا زیر عنوان «منابع بریتانیایی عصر امپراتوری» خود نوعی تعمیم غیرمصداقی است. غفلت از مساله «قدرت تفسیر» در برابر «واقعیت رویداد» صائب رویدادهای عینی (سقوط گرگین، تأسیس دودمان هوتکی، فتح اصفهان) را به درستی به عنوان شاهد اهمیت رویداد برمی‌شمارد، اما در تحلیل نهایی خلط می‌کند میان «اهمیت عینی رویداد» و «صحیح یک تفسیر خاص از انگیزه‌های رهبری آن». پذیرفتن اهمیت رویداد ۱۷۰۹ الزاماً به معنای پذیرفتن ادعای «آگاهی ملی» یا «دولت حائل» به عنوان انگیزه آن نیست، می‌توان اهمیت را پذیرفت و توصیف «محلی» را نیز، به معنای فقدان یک پروژه سیاسی فراگیر معاصر با رویداد، همزمان درست دانست.

حذف زمینه‌نازعه صفوی-افغان از تحلیل صائب در طرح پرسش «کدام معیار تاریخی صرفاً قیام محلی است» زمینه گسترده‌تر برخورد های صفوی-افغان (شورش‌های پیشین در قندهار، سیاست مذهبی صفویان، فشار مالیاتی گرگین) را نادیده می‌گیرد.

این زمینه نشان می‌دهد رویداد ۱۷۰۹ در امتداد یک الگوی تکرارشونده منطقه‌ای بوده، نه یک جهش ناگهانی ملی-آگاهانه، غفلت از این زمینه، بحث را ساده‌تر از واقعیت نشان می‌دهد. برابرنهی نامتقارن استدلال Category Error صائب می‌گوید بحث دیگر بر سر Category Error نیست، اما در واقع کل استدلال او (پرسش درباره «کدام معیار») ذاتاً یک استدلال از نوع Category Error است، پرسیدن این‌که چرا رویدادی با پیامدهای بزرگ را نمی‌توان محلی خواند، مستلزم پیش‌فرضی است که «بزرگی پیامد» و «محلی/فرامحلی بودن منشأ» در یک مقوله قرار دارند، در حالی که این دو مقوله مجزا هستند. استفاده گزینشی از عبارت «خیانت عظیم» خالدی صائب می‌پذیرد که خود خالدی عبارت «خیانت عظیم در تاریخ‌نویسی» را به کار برده، اما این اعتراف را در انتهای متن و به شکلی کوتاه می‌آورد، در حالی که کل ساختار مقاله بر این پیش‌فرض بنا شده که فقط جلیلزاد زبان تند به کار برده است. این عدم توازن در وزن دهی به شواهد، خواننده ناآشنا با متن اصلی خالدی را به سمت نتیجه‌گیری یک طرفه سوق می‌دهد. کاربرد ضمنی مفهوم «حکم داور علم تاریخ» به عنوان اتهام نهایی جمله پایانی صائب («جلیلزاد پیوسته خود را در مقام داور علم تاریخ می‌نشانده») از نظر بلاغی قدرتمند است، اما مصداقی نیست و غلط است، کدام جمله مشخص از متن جلیلزاد نشان می‌دهد او مدعی جایگاه داور علم تاریخ (نه صرفاً نقد یک مقاله مشخص) است؟ بدون این مصداق، این جمله بیشتر تأثیر عاطفی محاکمه‌ای دارد تا استدلال مستند. مقایسه ناقص با معیار

«سنجش دوسویه» صائب کل متن را با عنوان بی طرفانه می آغازد («انصاف حکم می کند») اما وزن استدلال به طور فزاینده به سود خالدی و بر ضد جلیلزاد متمایل می شود، بدون آنکه اشکالات محتمل در متن خالدی (نظیر عدم ارائه سند معاصر برای «دولت حائل») با همان شدت پیگیری شود که اشکالات جلیلزاد پیگیری شده اند. عدم توجه به سنت مورخ نگاری افغانستان درباره میرویس هوتکی مقاله صائب فارغ از منابع اروپایی، به سنت تاریخ نگاری داخلی افغانستان (از جمله روایات محلی و منابع فارسی/دری موجود درباره دودمان هوتکی) اشاره ای نمی کند، این غیبت منبعی، ارزیابی جامع «قیام محلی در برابر جنبش فراگیر» را ناقص می گذارد، چون تمرکز تحلیل صرفاً بر سنجش زبان دو نویسنده معاصر (خالدی و جلیلزاد) متمرکز مانده، نه بر شواهد اولیه تاریخی خود رویداد. نتیجه گیری کلی بدون طرح جایگزین مشخص در پایان، صائب ادعا می کند «تاریخ میان این دو ایستاده است» و پیشنهاد می کند که میرویس هوتکی نه نیاز به لقب «جورج واشنگتن افغانستان» دارد و نه باید به «رئیس شورش محلی» تقلیل یابد.

این نتیجه گیری، هرچند شاعرانه، هیچ معیار عملیاتی مشخصی برای توصیف دقیق تر رویداد ۱۷۰۹ ارائه نمی دهد، صائب همان کاری را که از دو طرف مناقشه خواسته، ارائه سنجۀ دقیق تاریخی، خود در پایان انجام نمی دهد. عیب های صدیق صائب را گفتم حالا کمی از نکات قوت این هموطن هم می گویم. در مقاله صائب تفکیک درست میان علم تجربی و دانش روشمند تاریخی تمایزی که صائب میان علوم تجربی (فیزیک، کیمیا شیمی) و تاریخ به عنوان دانشی روشمند اما نه آزمایش پذیر ترسیم می کند، از نظر معرفت شناسی دقیق و درست است. اصل «شاهد پیش از حکم» به عنوان معیار نقد این اصل که هر داور باید نخست شواهد را بررسی کند و سپس حکم صادر کند، اصلی معتبر در روش تاریخی است و صائب آن را به درستی به عنوان معیار سنجش مطرح می کند (حتی اگر خود در اجرا از آن فاصله بگیرد). شناسایی درست خطر اصطلاحات مدرن بدون سند هم زمان هشدار صائب درباره به کارگیری مفاهیمی چون «حق تعیین سرنوشت»، «دولت-ملت مدرن» یا «امارت ملی» برای سال ۱۷۰۹ بدون سند مستقیم، هشدار موجه و روش شناسی درست است. نقد بجا از تشبیه «جورج واشنگتن افغانستان» تحلیل صائب که این تشبیه بیشتر ماهیتی بلاغی و خطابی دارد تا مفهومی علمی، و این که واشنگتن و میرویس در دو نظام سیاسی-اجتماعی کاملاً متفاوت عمل می کردند، نکته ای دقیق و قابل دفاع است. تأکید درست بر ضرورت مصداق یابی در نقد منبع این اصل که «نقد منبع» باید نشان دهد کدام گزاره در کدام گزارش مشخص تحریف شده، نه صرفاً بر چسب «استعماری»، اصلی معتبر در تاریخ نگاری انتقادی است. شناسایی درست نسبت دادن انگیزه اثبات شده به نویسنده مشاهده صائب که جلیلزاد در بحث امان الله خان از نقد متن به نسبت دادن انگیزه (کوچک سازی عمدانه ۱۹۱۹) گذر کرده، نکته ای دقیق و متنی است. نقل درست و امین از عبارت «دو حلقه یک زنجیر» صائب به درستی نشان می دهد که خالدی رسماً میان ۱۷۰۹ و ۱۹۱۹ رابطه رقابتی برقرار نکرده، بلکه رابطه مکمل قائل شده است، این ارجاع به متن اصلی، صحیح و امانت دارانه است. تشخیص تناقض در کاربرد هم زمان اصطلاحات انگلیسی و اتهام به دیگری برای همین کار اشاره ضمنی صائب به این که کاربرد پر شمار اصطلاحات انگلیسی به تنهایی جای تحلیل محتوایی را نمی گیرد، نکته ای است که فارغ از این که به چه کسی نسبت داده شود، به خودی خود درست است. طرح درست پرسش درباره حدود مقایسه های تاریخی این که هر مقایسه بین دو شخصیت تاریخی (میرویس/واشنگتن) نیازمند تعیین دقیق حدود و هدف مقایسه است، وگرنه به شعار فروگذاشته می شود، نکته ای روش شناسی معتبر و قابل استفاده در هر نقد تطبیقی است. توجه به تفاوت ماهوی دو زمینه سیاسی متفاوت (شمال آمریکا و قندهار صفوی) اشاره صائب به تفاوت نظام های سیاسی-اجتماعی-حقوقی که میرویس و واشنگتن در آن ها عمل می کردند، دقیق و مبتنی بر واقعیت تاریخی است. نکوهش بجا از زبان تند و اتهامی در آغاز مقاله جلیلزاد این مشاهده که آغاز کردن نقد با اتهام «خیانت»، «جعل» و «مغالطه» پیش از اثبات، ناسازگار با ادعای «تاریخ علم است» است، نکته ای منصفانه و درست درباره لحن است، مستقل از محتوای علمی نقد. طلب درست سند مستقیم و هم زمان برای اثبات نیت «دولت حائل» این خواسته صائب که ادعای نیت ستراتیژیکی-ژئوپلیتیکی میرویس («قدرت عدد و نفوس»، «درک ژئوپلیتیکی») باید با سند مستقیم و معاصر اثبات شود، اصل درستی در تاریخ نگاری انگیزه ها است. اذعان صادقانه به این که خالدی نیز از زبان غیر علمی («خیانت عظیم») استفاده کرده صائب با انصاف کامل این نکته را نمی پوشاند و آن را به روشنی ذکر می کند، این شفافیت به اعتبار کلی تحلیل او می افزاید. طرح این پرسش که آیا فقدان مفهوم مدرن الزاماً به معنای فقدان کارکرد مشابه است این که نبود عبارت «دولت-ملت» در ۱۷۰۹ به معنای نبود دولت سازی نیست، یک اصل تاریخ نگاری معتبر (تمایز میان لغت و کارکرد) است که صائب به درستی طرح می کند. جمع بندی نهایی درباره عدم نیاز رویداد به اسطوره یا کوچک سازی ایده کلی که اهمیت تاریخی یک رویداد را می توان مستقل از القاب اغراق آمیز یا تحقیر آمیز، صرفاً بر پایه پیامدهای مستند آن (سقوط گرگین، تأسیس دودمان، فتح اصفهان) سنجید، جمع بندی متعادل و قابل قبولی است، با این ملاحظه که خود صائب در اجرای این اصل، همان طور

که در بخش اول آمد، به طور کامل موفق نبوده است. واپسین گپ قوی ترین بخش‌های مقاله صائب، مربوط به نقد ابزاری اصطلاحات مدرن بدون سند هم زمان و لزوم مصداق یابی در نقد منبع است، این دو اصل به درستی طرح شده اند. ضعف اصلی مقاله در جایی است که خود صائب، در تلاش برای محکوم کردن «کوچک سازی»، به همان مغالطه های ساختاری (حکم پیش از شاهد، انگیزه خوانی، اعمال نامتقارن معیار سندیت) دچار می شود که به جلیل زاد نسبت داده است، و مهم تر از همه، هرگز تعریف عملیاتی روشنی از «کوچک سازی تاریخی» ارائه نمی دهد که بتوان ادعای مرکزی مقاله را در برابر آن آزمود.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد